



۲۰۱۸/۱۲/۰۱

داؤد موسی

سخنی چند در کاربرد لفظ استاد



لفظ استاد در اصل فارسی بوده و معرب آن نیز به حواله لغت نامه آموزگار (استاد یا استاذ) و جمع عربی آن (اساتید) و (اساتذہ) می باشد. مخفف آن هم استا و اوستا گفته شده است. این کلمه را اکثر قاموس های فارسی چون آموزگار، برهان قاطع، واژه یاب و غیث اللغات به معانی ماهر، علیم، دانا، نیک دان و داننده در یک صنعت و شغلی و حتی (برهان قاطع) به معنی کتاب تعریف کرده اند. اما قاموس معین در مورد معانی مختلف آن شرح بسطی دارد که تکرار آن در این جا با موضوع مورد بحث خالی از دلچسپی نخواهد بود:

نامبرده با تکرار آنچه گفته آمد، این کلمه را به معنی دلاک، سلمانی و حمامی، رئیس و بزرگ در هر فنی، دانا و عالم در علم، فن، ادب و هنر، رئیس و بزرگ در هر شغلی، خواجه سرا و خصی، امام و پیشوا و بالآخره در پوهنتون های ایران به معنی بلندترین درجه آموزندگان که بالاتر از دانشیار می باشد، خوانده است.

در کشور پاکستان و به نزد مسلمان های هند این کلمه هم برای معانی دانا، کار فهم و بزرگ به کار می رود و هم در حالت خاص (مثلاً در عالم موسیقی) کلمه استاد طی یک طرز العمل و پروسه طویل و خاصی به آن عده از موسیقی دانان مسلمان که در فن خود یکتا باشند تفویض می گردد.

گفتم که "شرائط خاص". این برای آنکه هر مکتب موسیقی هند - که کدام عمارت نی بلکه عبارت از یک گروهی از خوانندگان کلاسیک می باشد، که از قرن ها به این سو، پیرو یک سبک خاصی بوده اند که آن را (گهرانه) می گویند. هر (گهرانه) در هر زمان یک رئیسی دارد که تدریس شاگردان در یک شبکه وسیعی تحت نظر و توسط او صورت می گیرد. این شخص را اگر هندو باشد، (پندت) و اگر مسلمان باشد (استاد) لقب می دهند. نا گفته نباید گذاشت که لقب (پندت) به نزد هندو یک مرتبط دینی نیز می باشد. یعنی یک خواننده هندوی کلاسیک طراز یک از مرتبت مذهبی نیز برخوردار می باشد.

تا چند دهه اخیر این دو لقب را برای خوانندگان کلاسیک مختص ساخته بودند، اما اکنون موسیقی نوازان بزرگ مسلمان هند از قبیل "بسم الله خان"، "ولایت حسین خان"، "امجد علی خان"، "علی اکبر خان" (۱) و غیره نیز به لقب استاد خطاب می گردند. ولی سنت مرد سالاری در آن کشور تا هنوز کدام خواننده یا نوازنده زن را به این لقب مفتخر نساخته است. در کشور ما نیز لفظ (استاد) برای خود موارد استعمال مختلفی دارد که بعضی از آنها عبارت اند از:

نوع ملاخور آن برای احترامی است که خوردان به بزرگان می گذارند.

در یک سفر غیر رسمی بی که چند روز قبل به عضویت یک هیأت به اسلام آباد نمودم، چون از لحاظ سن کلانتر از همه اعضاء دیگر هیأت بودم که اکثر شان مرا اصلاً نمی شناختند، همگی به من (استاد) خطاب می کردند. این در حالی که اندکترین نشانه ای از "استادی" در خود نمی بینم. مرا به یادی از یک بیت اسدالله غالب می اندازد:

هم کهان کی دانا تهی، کس هنر می یکتا تهی

بی سبب هوا دشمن غالب آسمان اپنا

یعنی من از کجا که دانا بودم؟ در کدام هنر یکتا بودم؟ این فلک بی سبب با من دشمن گردیده است.

همچنان طوری که در یکی از معانی فوق الذکر آمده است، کلمه (استاد) در هر جا برای سلمانی ها "دلاک ها" به کار می رود و هم برای موسیقی نوازان و خوانندگان. حتی موتر وانان را نیز (استاد) خطاب می کنیم. برای پیشه وران نیز این لقب از قدیم در زبان های دری و پشتوی افغانستان به کار رفته است. در ولایت کندهار، پُلی بالای دریای ارغسان را معماری به نام (استا یاران) ساخته است.

اما بیابیم بالای عالم موسیقی در کشور ما.

علاوه برین که گفتیم موسیقی نوازان را علی العموم به نام (استادان) یاد می کنیم، مثلاً می گوئیم "بر استاد چای بیارین"، هنرمندان بزرگ را درین سلک نیز به صورت محترمانه تری لقب (استاد) می دهیم. استاد سرآهنگ، استاد قاسم، استاد نتهو، استاد محمد عمر و دیگران.

به یاد دارم که چند دهه قبل چند تن از مأمورین عالی رتبه وزارت اطلاعات و کلتور گرد هم نشسته بودند و فیصله کردند تا به یک هنرمند (خواننده زن) نیز لقب استادی بدهند. همان بود که بعد از یک سلسله گفت و شنود بالای میرمن "فریده مهوش" توافق نظر صورت گرفت که ایشان را لقب استادی بدهند و بعد از آن به نام "استاد مهوش" شناخته شدند، که حقاً خیلی بجا بود. این مطلب را دوستی که در آن اجلاس شرکت داشت برایم حکایت نمود.

به نظر من از آنچه تا حال گفته آمد، این طور استنباط نموده می توانیم که این لقب هم در طول تاریخ زبان های ما به صورت "چتی برو" عرفاً توسط عوام در شأن بعض پیشه وران بکار می رفت، و نیز در چند

۱ - اخیر الذکر اگرچه مسلمان تولد شده بود، اما بعداً به دین هندو گرایید.

دههٔ اخیر در مقامات علمی شکل منسجم تری را به خود گرفته بود. مثلاً استعمال لفظ (استاد) به جای (معلم) و (محصل) به جای (شاگرد). پس برای دادن لقب به منظور اخیر باید یک "واکمنی" یا صلاحیتی ناشی از یک منبع رسمی و قبول شده وجود داشته باشد.

بدبختانه در سال های جهاد و مابعد آن، همین طوری که لجام کسیختگی بر همه جهات زندگی ملت افغان سایهٔ شوم خود را افکنده بود، یک عده افراد "بذلگر و طائی منش" از بین ما نیز این صلاحیت را از آن خود ساخته و این لقب را بر هرکه خواستند، بی دریغ ارزانی فرمودند.

این نکته داستانی را به یاد می آورد که در یکی از نوشته های قبلی ام نیز ذکر کرده بودم. اما تکرار آن به ارتباط این موضوع نیز بی مورد نیست. در سال اخیر حکمروایی داؤد خان، شرکت ما رساندن چند عدد ماشین آلات سرک سازی را با بناروالی کندهار قرار داد نموده بود. وقتی این آلات به کابل رسید، دولت کمونیستی با سقوط داؤد خانی روی کار آمده و اختیار همه امور ولایت کندهار را به یک "ترویکا" یا حکومت سه نفری مشتمل بر والی، رئیس سرحدات و بناروال آن ولاء داده بودند.^(۱) به ناچار از یکی از همکارانم مرحوم آقای قدیر فهیم خواستم تا عراذجات را به کندهار برده و تسلیم بدهد.

او حکایت کرد که :

«وقتی داخل دفتر بناروال صاحب شدم، یک محشری بر پا بود که محضر تکت فروشی سینمای پامیر آن وقت را به یاد می آورد.

روی میز بناروال صاحب نیز پلاک (دیپلوم انجینیر د کندهار بناروال) دیده می شد. درین وقت یکی از درپوران خبر داد که موتر تانک آب چالان نمی شود. «همان بود که بناروال صاحب کرتی خود را روی میز انداخت و خودش زیر موتر رفته و بعد از چالان کردن آن به دفتر برگشت.»

فهیم گفت: «من فکر کردم که او در روسیه تحصیل نموده و اگر من با وی به زبان روسی حرف بزنم، ممکن است پروسهٔ تحویل دهی سهل تر گردد.

پس پرسیدم که بناروال صاحب! شما تحصیلات عالی را در کجا بسر رسانده اید؟ او به جوابم گفت "انجینیری چی دی، ما د خوست په تخنیکم کی ویلی دی. او دا ماستری چی دی، ما پخپله ځان ته ورکړی ده». الله یاور.

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحهٔ مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

^۲ - این سه تن همان هایی بودند که مردم بی تقصیر را از طیاره به پایین می انداختند.